

نگرش تحلیلی به مکان در اندیشه ابن‌سینا^۱

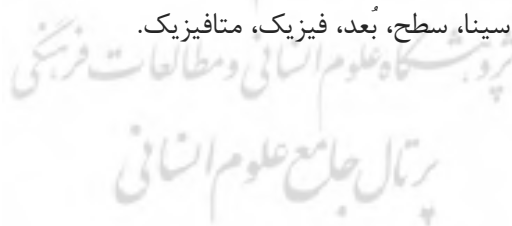
حشمت قدمی^۲

مهدی نجفی افرا^۳

چکیده

مکان در نظام فلسفی ابن‌سینا، از دو جنبه فیزیکی و متافیزیکی برخوردار است. در پژوهش پیش رو مباحثی همچون هستی مکان، به همراه مسأله اثبات یا نفی وجود آن، دیدگاه‌ها و نظریات موجود درباره مکان، ادله اصحاب اثبات و انکار آن، تحقیق در ماهیت مکان، بررسی نظریات مختلف و دیدگاه کسانی را که مکان را سطح یا صورت و یا مکان و یا بعد دانسته‌اند، مورد نقد قرار داده است. شیخ هم در فیزیک و هم در متافیزیک به بحث پیرامون مسئله مکان پرداخته است، عبارات وی در فیزیک از گستره وسیعی برخوردار بوده، اما این نوشتار با اتکا به روش تحلیلی تلاش دارد تا ابعاد متافیزیکی بحث را بیشتر مورد کاوش قرار داده و مشکلات این بحث را در حوزه فیزیک نشان دهد. علی‌رغم تلاش ابن‌سینا در اثبات وجود و تحلیل ماهیت مکان، به نظر می‌رسد تلاش او برای اثبات وجود مکان موفق نبوده، به همین دلیل از مقوله بودن این نمی‌توان دفاع نمود.

کلمات کلیدی: مکان، ابن‌سینا، سطح، بعد، فیزیک، متافیزیک.



¹- این مقاله مستخرج از پایان نامه دکتری است.

²- دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی Heshmatghadami@gmail.com

³- استاد گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، نویسنده مسئول mah.najafiafra@iauctb.ac.ir

تاریخ پذیرش: 1396/09/20

تاریخ دریافت: 1595/12/17

مقدمه

مکان از جمله مفاهیمی است که آدمی در عبور از هزاره‌های حیات خویش همواره با آن در ارتباط بوده است وجود مکان گاهی چنان بدیهی پنداشته می‌شود که برخی فهم آن را محتاج دلیل نمی‌دانند. زیرا بر این باورند هر چیزی که وجود داشته باشد در مکانی قرار دارد، این تلقی عامیانه از مکان، امری فارغ از تحلیل فلسفی و حکمی آن به شمار می‌رود؛ بنابراین، پرداختن به مسأله مکان از دیدگاه ابن‌سینا از چند جهت حائز اهمیت است: نخست اینکه: نظام فلسفی ابن‌سینا نقطه ثقلی محسوب می‌گردد که الهام‌بخش بسیاری از نظام‌های فلسفی پیرامون خود بوده و این تأثیر در میان متأخران نیز ملموس است. دوم اینکه: با رمزگشایی از پیشینه تاریخی بحث میزان تأثیرپذیری شیخ از متقدمان مشایی آشکار می‌گردد. نفوذ و تأثیر اندیشه‌های ارسطو در میان حکمای اسلامی را به سه دوره: تأثیر اولیه، مرحله میانی و دوره متأخر تقسیم می‌کنند. در دوره میانی (هم‌زمان با فارابی و ابن‌سینا) فلاسفه اسلامی متون ارسطویی را انتخاب کرده و زمانی که با اهداف آن‌ها سازگاری داشت علیرغم اینکه می‌دانستند فلسفه یک علم بیگانه است از آن استفاده می‌کردند (Routledge, 1998, vol.1, P:489). نکته‌ای که در ارتباط با حکمت سینایی نباید آن را از نظر دور داشت این است که غنای جریان فکری ابن‌سینا موضوعی است که از دید مفسران، نقادان، شارحان و شاگردان این مکتب پنهان نمانده است تا جایی که بسیاری از مفسران بزرگ این نظام فلسفی امثال خواجه‌نصیرالدین طوسی شرح و تفسیرهایی را بر بعضی از آثار شیخ عرضه داشته و برخی دیگر همانند فخر رازی با طرح نقادی‌های زیرکانه آرای این فیلسوف بزرگ را برای متأخران با چالش روبرو ساخته است. بنابراین، بر آنیم تا از اندیشه‌های این دو حکیم نیز بهره‌مند گردیم. نخستین امری که در واکاوی مسأله مکان با آن روبرو هستیم معنای لغوی آن است: بنابراین مکان در لغت به امری اطلاق می‌شود که چیزی دیگر در آن قرار داده شود یا بر آن تکیه کند. مسئله مکان از جمله مسائلی است که هم از لحاظ وجودی و هم ماهوی افکار و انظار فلاسفه و اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است تا آنجا که هر یک از آن‌ها به فراخور حال خود به تعریف و تشریح آن همت گمارده‌اند؛ ابن‌سینا آن را به «سطحی که نهایت جسم حاوی باشد» تعریف می‌کند (ابن‌سینا، 1404، ج 1، ص 137). اخوان‌الصفا چهار تعریف را برای مکان عرضه می‌کند: «1. ظرفی که در آن چیزی جای می‌گیرد. 2. سطح جسمی که مظروف را دربر می‌گیرد. 3. سطح جسم مظروف که ظرف را در بر می‌گیرد. 4. فصل مشترک و تلاقی سطح حاوی و محوی یا ظرف و مظروف» (اخوان‌الصفا، 1412، ج 2، ص 12). ابوالبرکات مکان را به «ما یعتمد علیه الشی» و در بعضی از چیزها به «ما یستقر علیه الشی» تعریف می‌کند (ابن‌ملکا، 1373، ج 2،

صص 43-41). برخی از فلاسفه متأخر مانند شیخ اشراق مکان را «به سطح باطن جسم حاوی که با سطح بیرونی جسم محوی در تماس باشد» تعریف کرده‌اند (سهروردی، 1375، ج 1، ص 235). خواجه طوسی مکان را «سطح باطن جسم حاوی می‌داند که مشتمل بر محوی است» (طوسی، 1361، ص 50). با وجود این تعاریف مختلف، بنابر دیدگاه ابن سینا مسئله مکان دارای اوصاف و نشانه‌هایی است که مورد اتفاق اکثر فلاسفه است که عبارت‌اند از: اولاً: جسم در او باشد، ثانیاً جسم از او به واسطه حرکت دور شود یا وارد شود، ثالثاً: یک مکان گنجایش دو جسم را نداشته باشد و رابعاً: دارای مقدار باشد (ابن سینا، 1404، ج 1، ص 115/ همو، 1383، ص 14/ همو، 1379، ص 233).

بسیاری از شارحان، شاگردان و مفسران مکتب سینایی نیز همین دیدگاه را دارند؛ فخر رازی پس از رد و ابطال آرای موجود در باب مکان، همانند ابن سینا از اوصاف چهارگانه مذکور به‌عنوان خواص مکان یاد می‌کند (رازی، 1411، ج 1، ص 249). بهمنیار از شاگردان شیخ نیز همین اوصاف را برای مکان بیان می‌کند (بهمنیار، 1375، صص 378-379). غزالی نیز از همین اوصاف با اندکی تغییر به‌عنوان خواص مکان یاد می‌کند (غزالی، 1961، ص 312). ابن رشد نیز به‌عنوان یکی از پیروان مکتب مشایی همانند شیخ همین اوصاف را با اندکی تفاوت در تعبیر برای مکان بکار می‌برد (ابن رشد، 1994، ص 59). در ارتباط با مکان دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ کسانی که به جوهریت مکان معتقدند برخی آن را هیولی تلقی می‌کنند، گروهی نیز آن را صورت پنداشته‌اند. اما کسانی که آن را عرض می‌دانند دو دسته‌اند: برخی آن را بُعد می‌دانند، عده‌ای نیز آن را سطح قلمداد می‌کنند و البته کسانی هم هستند که آن را نه جوهر و نه عرض دانسته، بلکه آن را امری موهوم می‌پندارند و بر این باورند که در خارج چیزی به نام مکان وجود ندارد؛ بنابراین، با توجه به تضارب آرا و قرابت‌های موجود در تعریف و تفسیر مسئله مکان، پاسخ به چند پرسش بنیادین مانند اینکه مکان چیست؟ آیا مکان وجود دارد؟ و اینکه مکان در فیزیک و متافیزیک ابن سینا چگونه تفسیر می‌شود؟ و این دو دیدگاه چه قرابت‌ها و تفاوتی‌های با یکدیگر دارند؟ می‌تواند در فهم مسئله مکان راهگشا باشد؛ بنابراین پژوهش پیش رو ضمن پاسخ به پرسش‌های مطرح شده بر آن است تا با بهره‌مندی از رویکرد تحلیلی مسأله مکان را در دو حوزه فیزیک و متافیزیک از دیدگاه ابن سینا را مورد بررسی قرار دهد.

وجود مکان از دیدگاه ابن سینا

پرسش بنیادی ابن سینا در ارتباط با هستی‌شناسی مکان این‌گونه مطرح می‌شود: «آیا مکانی هست یا نیست؟» مبنای وی برای پاسخ به این پرسش استناد به اوصاف چهارگانه مکان است که

ذکر آن پیشاپیش گذشت؛ بنابراین، با روشن شدن اوصاف مکان شناخت ماهیت آن تا حدودی محقق می‌گردد و زمینه برای بررسی هستی یا عدم آن فراهم می‌شود؛ بیان شیخ در این خصوص این‌گونه است؛ «اولین چیزی که از امر مکان باید جستجو کنیم وجود اوست که آیا مکانی هست یا نیست؟ زیرا که آنچه از لفظ مکان درمی‌یابیم، ذات او نیست، بلکه نسبتی است که او با جسم دارد به اینکه در او ساکن می‌شود و به واسطه حرکت از او یا به سوی او انتقال می‌یابد. زیرا که جستجوی وجود چیزی، گاه پس از تحقق ماهیت آن و گاه پیش از آن و در صورتی است که بر عارضی از عوارض آن وقوف حاصل شود. مثلاً آگاه شویم به اینکه چیزی است که نسبت مذکور را با جسم دارد. لکن ماهیت آن معلوم نشده است و همین قدر که این فقره به وجهی تصور شد محتاج خواهیم بود به اینکه وجود او را معلوم کنیم و اگر واضح نباشد که او آن نسبت را دارد؛ نیازمند خواهیم بود به اینکه معلوم شود که آن ماهیتی است که به او اختصاص دارد» توضیح اینکه این بیان اشاره به مبحث مطالب است در منطق و حاصل این جمله اینکه وقتی می‌خواهیم بدانیم چیزی وجود دارد یا نه؟ ضروری نیست که اول ماهیت آن را دریافته باشیم، بلکه همین قدر که یکی از عوارض آن را دانستیم و معلوم شد که لفظ آن، دلالت بر معنایی دارد، می‌توانیم وجودش را جستجو کنیم. چنانکه در باب مکان هر چند هنوز ذات او را دریافته‌ایم، چون دانسته‌ایم که نسبتی به جسم دارد، همین کافی است که به تحقیق وجود و عدم او بپردازیم. در واقع مای شارحه بر هل بسیطه تقدم دارد. (ابن‌سینا، 1404، ج 1، ص 111). فخر رازی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین منتقدان مکتب سینایی، مکان را امری موجود می‌داند که دارای اوصاف چهارگانه است. وی این دیدگاه را درست‌ترین مذهب یا قول در ارتباط با مکان می‌داند (رازی، 1411، ج 1، ص 250). خواجه طوسی نیز در باب اثبات مکان برای هر جسم می‌گوید: «هر جسمی مطلقاً محتاج به مکانی است که در آن قرار گیرد، چون وجود جسم بدون مکان محال است» (طوسی، 1407، ص 146).

وجود مکان؛ اثبات یا نفی؟

همان‌طور که بیان شد، برای بحث در مفاد هل بسیطه، علم به ماهیت ضروری نیست، بلکه شناخت یکی از عوارض و دلالات لفظی یک امر کافی برای ورود به بحث وجود شناختی است. در مورد مکان نیز همین که می‌دانیم که با جسم نسبتی دارد، برای تحقیق در مورد وجود و عدم آن کفایت می‌کند، ابن‌سینا با این تلقی به بیان ادله و استدلال‌های اثبات و نفی مکان می‌پردازد.

شیخ نخست به بیان ادله پنج‌گانه منکرین مکان می‌پردازد که به‌منظور رعایت اختصار به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

استدلال نخست

نخستین استدلال کسانی که وجود مکان را نفی کرده‌اند این است که اگر مکان وجود داشته باشد یا جوهر است یا عرض و اگر جوهر است یا محسوس است یا معقول. اگر جوهر محسوس است، چون هر جوهر محسوسی مکان دارد، پس مکان هم باید مکان داشته باشد و توالی مکان‌ها تا بی‌نهایت لازم می‌آید و اگر جوهر معقول است، نمی‌توانیم بگوییم جوهر محسوسی از او دور شد یا با او مقارن شد. زیرا که به معقولات اشاره نمی‌توان کرد و وضع ندارند و حال آنکه هر چه با جوهر محسوس مقارن است یا از آن دور شود وضعی دارد و به آن اشاره می‌شود، اما اگر عرض باشد، آنچه عرض در او حلول می‌کند، مانند چیزی که بیاض در او حلول می‌کند از او اسمی مشتق می‌شود مانند مبیض و ابیض. پس جوهری که مکان در او حلول می‌کند باید اسمی از او مشتق شود و آن اسم «متمکن» است. پس مکان عرضی خواهد بود در متمکن و لازم می‌آید که در انتقال با او همراه باشد و هر جا می‌رود با او برود و همراه باشد و اگر چنین باشد، انتقال از او نمی‌شود بلکه انتقال با او می‌شود و حال آنکه عقیده ما این بود که انتقال از مکان است نه به مکان (ابن‌سینا، 1404، ج 1، صص 112-111).

استدلال دوم

استدلال دومی که منکران وجود مکان بیان داشته‌اند این است که؛ اگر مکان باشد به‌ناچار یا جسم است یا غیر جسم. اگر جسم است و متمکن در اوست، متمکن داخل او خواهد بود و حال آنکه دخول جسمی بر جسمی دیگر محال است و علاوه بر این، چگونه ممکن است که جسم باشد در صورتی که نه بسیط است و نه مرکب؛ و اگر غیر جسم است، چگونه می‌توان گفت مطابق و مساوی جسم است؛ زیرا چیزی که مساوی جسم است، جسم خواهد بود (همان، ص 112). وی در ادامه به ذکر دیگر دلایل منکران مکان می‌پردازد (همان، صص 113-112)؛ و پس از آن، با اتکا بر برهان و به نحو مستدل به ادله مذکور پاسخ می‌دهد (همان، صص 140-138).

بی‌شک کسانی که وجود مستقل و فی‌نفسه‌ای از قبیل وجود جوهر و اعراضی چون کم و کیف برای مکان قائل شوند، راه نادرستی پیموده‌اند، این خصوصیات از جسم جدا نمی‌شوند اما جسم دائماً از مکانی به مکانی در سیلان است، بدون اینکه نشانی از مکان قبلی با خود به همراه داشته

باشد، اما خطایی که خود ابن‌سینا با آن درگیر است، آن است که می‌خواهد وجود یک امر جداگانه‌ای به نام مکان را اثبات کند، بلکه چنانکه در ادامه خواهیم دید، دلایل او نیز نمی‌تواند چیزی ورای یک نسبت را اثبات نماید.

ادله اثبات مکان

شیخ پس از بیان دلایل منکران مکان به بیان ادله اثبات مکان می‌پردازد و در مجموع سه دلیل را برای اثبات آن ذکر می‌کند:

دلیل نخست

نخستین دلیلی که طرفداران اثبات مکان به آن می‌پردازند، استناد به وصف «انتقال» است؛ به این معنا که انتقال عبارت است از: جدا شدن چیزی از چیزی به‌سوی چیزی و این جدا شدن ذاتاً جدا شدن از جوهر یا کم یا کیف یا معانی دیگر نیست. زیرا جمیع این امور در ضمن انتقال باقی می‌مانند؛ بنابراین، جدا شدن چیزی است که جسم در آن بوده و آن را تبدیل کرده است و این همان است که مکان می‌خوانیم (همان، ص 113).

دلیل دوم

دومین دلیل طرفداران اثبات مکان استناد به ویژگی «تعاقب» در میان اشیا است؛ به این معنی که ما جسم را می‌بینیم که حاضر است، سپس می‌بینیم غایب شد و جسم دیگری به‌جای آن می‌نشیند، مثلاً در کوزه آب بود، سپس هوا یا روغن جایگزین می‌شود و بدیهی است که آنچه جانشین او شد در امری جای او را گرفت که اولاً متعلق به او و اختصاص به او داشت و اکنون از او جدا شد و آن امر مزبور در ذات دو شیء متعاقب، نه کیف و نه کم و نه جوهر است، بلکه چیزی است که شیء اول در آن بوده و سپس دومی در آن جایگزین می‌شود (همان، صص 113-114).

دلیل سوم

سومین دلیلی که قائلین به مکان به آن استناد می‌جویند این است که همه مردم می‌دانند که بالا و پائین وجود دارد و بالا و پائین بودن چیزی، به جوهر و کم و کیف و امور دیگر آن نیست، بلکه به‌واسطه امری است که آن را مکان می‌نامند. به‌طوری‌که شکل‌های ریاضی را نمی‌توان توهم کرد، مگر اینکه به مکان و موضعی اختصاص داشته باشند و اگر مکان موجود نبود و انواع و فصول

و خواصی نداشت، بعضی از اجسام طبعاً به سوی بالا و بعضی به سوی پائین حرکت نمی‌کردند. به عبارتی دیگر اگر مکان زیر باشد باید سنگین بوده و به زیر برود و اگر مکان بالا باشد باید سبک باشد و بالا رود. وی در ادامه چنین می‌نویسد: «و گفته‌اند که امر مکان به قدری قوی است که عامه مردم نمی‌توانند وجود چیزی را جز در مکان تخیل کنند و واجب دانسته‌اند که مکان امری قائم به خود باشد و آماده باشد تا اجسام در آن واقع شوند» (همان، ص 114). چنان که در دلایل بالا ملاحظه می‌شود، اشیاء نسبتی با یکدیگر داشته‌اند که از این نسبت تعبیر به مکان می‌کنیم و تغییر مکانی چیزی جز این تغییر در نسبت میان اجزای اجسام نیست، این یک جسم نیست که از جسم دیگر جدا و یا به آن منتقل می‌شود، بلکه نسبتی میان دو جسم برقرار است که این نسبت مکان خوانده می‌شود، لذا مکان وجودی متعین ندارد، بلکه از نسبت میان دو جسم می‌توان وجود آن را در دنیای ذهن معنادار کرد.

چیستی مکان از دیدگاه ابن سینا

همان‌طور که گذشت ابن سینا چهار صفت را برای مکان ذکر می‌کند، وی معتقد است که این صفات همه یا بعضی نمی‌توانند یافت شوند، مگر در هیولی یا صورت یا بعد یا سطح ملاقی خواه حاوی باشد خواه محوی، ولی باید توجه کنیم که این صفات در هیولی و صورت جمع نمی‌شوند و بعد هم وجود ندارد چه خلأ باشد چه نباشد و سطح غیر حاوی هم مکان نیست، چنانکه سطح حاوی هم مکان نیست، مگر سطحی که نهایت جسم حاوی باشد. پس مکان جز نهایت جسم حاوی چیزی نیست و آن برای اجسام متحرک حاوی است و مساوی آن‌هاست و ثابت است و جسم متحرک آن را پر می‌کند و متحرک به واسطه حرکت از آن مکان جدا می‌شود و به او منتقل می‌گردد؛ و ممکن نیست که دو جسم باهم در آن واقع شوند؛ از این بیان، وجود مکان و ماهیت آن ظاهر می‌گردد (همان، ص 137). غزالی در پاسخ به این سؤال که حقیقت مکان چیست؟ با استناد به رأی ارسطو می‌گوید: «درونی‌ترین سطح مماس با محوی» (غزالی، 1961، ص 317)؛ اما مشی خواجه طوسی در باب ماهیت مکان برخلاف شیخ است، وی به همراه ابوالبرکات بغدادی و به تبع افلاطون به بُعد بودن مکان معتقد است و بر این اساس استدلال می‌کند (طوسی، 1407، ص 147).

ابن سینا اشکال مختلف مکان را این‌گونه بیان می‌کند؛ گاه مکان سطح واحدی است، گاه اتفاق می‌افتد که چند سطح است که از آن‌ها مکان واحد درست می‌شود و گاهی بعضی از آن سطوح بالعرض متحرک‌اند و بعضی ساکن و گاه می‌شود که همه آن سطوح حرکت دوری دارند بر گرد

یک چیز و آن چیز خود ساکن است و گاه هست که حرکت محیط و محاط متخالفاند، مانند بسیاری از امور سماوی و فلکی (ابن‌سینا، 1404، ج 1، 137). فخر رازی نیز در باب مکان، اقسام مکان را نیز به همین شیوه بیان می‌کند (فخر رازی، 1411، ج 1، ص 251). ابن‌سینا در ادامه با رویکردی انتقادی به بررسی چهار نظریه هیولی، صورت، بعد و سطح بودن مکان می‌پردازد و آن‌ها را ابطال می‌سازد.

مکان هیولی نیست

به گزارش ابن‌سینا، بعضی معتقدند که مکان هیولی است، استدلال اینان بر ادعای خویش این‌گونه است: که مکان چیزی است که چیزهایی بر او تعاقب هم وارد می‌شوند و هیولی هم چیزی است که بر او تعاقب می‌شود ولیکن این قیاس نتیجه نمی‌دهد، چون شکل دوم است و از دو موجب تشکیل شده است، بدین شکل که مکان چیزی است که بر آن تعاقب می‌شود (صغری قیاس) هیولی هم چیزی است که بر آن تعاقب می‌شود (کبری قیاس) با توجه به صغری و کبری قیاس، نمی‌توان نتیجه گرفت که؛ مکان هیولی است. زیرا یکی از شرایط انتاج شکل دوم، اختلاف دو مقدمه در کیف است و حال آنکه هر دو آن‌ها در این قیاس موجب هستند و از طرفی اگر بگویند هر چه بر او تعاقب می‌شود مکان است این فخره مسلم نیست. زیرا که مکان یکی از چیزهایی است که بر او تعاقب می‌شود یعنی اجسام بی‌درپی در او واقع می‌شوند (ابن‌سینا، 1404، ج 1، ص 140/ همو، 1383، ص 14/ همو، 1379، ص 233).

مکان صورت نیست

شیخ دیدگاه صورت بودن مکان را نمی‌پذیرد و در نقد آن می‌گوید: «کسانی که استدلال کرده‌اند؛ مکان نخستین حاوی یعنی حاوی بی‌واسطه محدد است و صورت هم حاوی محدد است» و به این نتیجه رسیده‌اند که: «پس مکان صورت است» استدلال آن‌ها نادرست است، چون که اولاً: هر حاوی محدودی، مکان نیست، بلکه آن حاوی مکان است که متمکن بتواند از آن دور شود: یعنی از آن جدا شده و مفارقت پیدا کند. ثانیاً: صورت حاوی چیزی نیست، زیرا که حاوی باید از محوی جدا باشد و حال آنکه هیولی از صورت جدا نمی‌شود و اگر مقصود از محدد، نهایی است که چیزی به آن محدود می‌شود؛ مکان به این صفت مشهور نیست و درست هم نیست که چنین باشد و این امر کاملاً واضح است (یعنی کسی نگفته است نهایت جسم، مکان همان جسم است ولی ممکن است نهایت یک جسم، مکان جسم دیگر باشد، چنانکه سطح درونی کوزه که نهایت جسم

کوزه است، مکان کوزه نیست، بلکه مکان چیزی است که در کوزه است؛ و اما اگر مراد از محدود، حاوی است، پس محدود با حاوی مرادف و دارای همان معنی خواهد بود. دیگر اینکه، مکان حاوی متمکن و محدود اوست و متمکن جسم است. اما صورت حاوی جسم نیست بلکه حاوی ماده است (ابن سینا، 1404، ج 1، ص 140/ همو، 1383، ص 14). علت اینکه ابن سینا صورت بودن مکان را نمی‌پذیرد، علاوه بر بیان مذکور شکل قیاسی است که از سوی طرفداران این دیدگاه مطرح است بدین نحو که؛ مکان نخستین حاوی محدود است (صغری قیاس) صورت هم حاوی محدود است (کبری قیاس) که با توجه به شکل قیاس (شکل دوم)، اختلاف در کیف دو مقدمه به‌عنوان یکی از شرایط انتاج رعایت نگردیده است و چون هر دو مقدمه به‌صورت موجه بیان شده‌اند. لذا شرایط منتج بودن را نداشته، پس استدلال آن‌ها نیز اعتبار نخواهد داشت. ابن سینا افزون بر بیان یاد شده در نقد و ابطال «هیولی» و «صورت» بودن مکان، باری دیگری گوید؛ «فساد قول کسانی که هیولی یا صورت را مکان می‌دانند، اینجا ظاهر می‌شود که؛ 1- جسم هنگام حرکت از مکانش جدا می‌شود و حال آنکه از هیولی و صورت جدا نمی‌شود. 2- مکان چیزی است که حرکت در او واقع می‌شود. اما هیولی و صورت حرکت در آن‌ها واقع نمی‌شود، بلکه با آن‌ها رخ می‌دهد. 3- مکان چیزی است که حرکت به‌سوی آن می‌رود ولی به‌سوی هیولی و صورت حرکت نیست. 4- جسم متکون وقتی که تکون می‌یابد، مکان طبیعی او تغییر می‌کند، مانند آبی که مبدل به هوا می‌شود و حال آنکه هیولای طبیعی او تغییر نمی‌یابد. 5- متکون چون تکون آغاز می‌کند در مکان اول خود هست اما به‌صورت اول خود نیست. 6- ممکن است گفته شود از چوب تخت درست شد و آب بخار شد و نطفه انسان شد اما نمی‌توان گفت مکان فلان جسم شد یا از مکان فلان جسم درست شد» (ابن سینا، 1404، ج 1، صص 119-120).

نقد دیدگاه «سطح بودن» مکان

یکی دیگر از آرایه‌هایی که ابن سینا به نقد و رد آن می‌پردازد، دیدگاه افرادی است که مکان را سطح می‌دانند. عبارات شیخ در رد این دیدگاه چنین است؛ اما کسانی که معتقدند مکان عبارت است از هر سطحی که با تمام سطح دیگر ملاقات کند خواه سطح محیط باشد، خواه محاط، باید قائل شوند به اینکه یک جسم دو مکان داشته باشد و بنا بر رأی آن‌ها لازم می‌آید که کوزه دارای دو مکان باشد، یکی مکانی که سطح آب درونی اوست و یکی مکانی که سطح هوای محیط اوست، حال آنکه معلوم گردید که یک جسم در دو مکان نمی‌تواند باشد و یک متمکن یک مکان دارد و علت اینکه بعضی افراد چنین عقیده‌ای را پذیرفته‌اند این است که از حقیقت حرکت فلک اعظم

بی‌خبر بوده‌اند و از یک‌طرف حرکت فلک اعظم را حرکت مکانی دانسته‌اند و از طرف دیگر جسم آن فلک را در مکانی که از خارج، حاوی او باشد نیافته‌اند. فلک الافلاک چون محاط در چیزی نیست پس سطحی که حاوی او باشد وجود ندارد، پس اگر مکان را سطح حاوی بدانیم فلک الافلاک مکان ندارد و حرکتش هم مکانی نیست بلکه وضعی است (ابن‌سینا، 1404، ج 1، ص 119/ همو، 1383، صص 14-15).

نقد دیدگاه «بعد» بودن مکان

قائلین به بعد بودن مکان به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ گروهی بر آن‌اند که مکان «بعد» است. اینان به ظرف و آب مثال زدند و معتقدند که میان اطراف ظرفی که آب دارد، ابعاد مغطوری است ثابت، که اجسامی که در ظرف محصور می‌شوند بر آن ابعاد تعاقب می‌کنند و این فقره را مشهور و بلکه بدیهی دانسته‌اند، زیرا همه افراد حکم می‌کنند به اینکه آب میان اطراف ظرف واقع است و او می‌رود و از ظرف دور می‌شود و هوا در آن بعد، عیناً جای او را می‌گیرد و گروه دوم بر آن‌اند که مکان بعد مجرد است. ابن‌سینا در تحلیل و نقد این دیدگاه‌ها نیز به تفصیل وارد شده است که پرداختن به آن در این مقاله مقدور نیست (ابن‌سینا، 1404، ج 1، صص 140-145)؛ اما آنچه مسلم است مکان را نمی‌توان بعد و امتداد صرف قلمداد کرد.

حقیقت مکان از دیدگاه ابن‌سینا

ابن‌سینا حقیقت مکان و ماهیت آن را این‌گونه تحلیل می‌کند؛ «الاین هو کون الشی فی المکان و معناه وجوده فیه و هو وجود نسبی لا وجوداً علی الاطلاق» (ابن‌سینا، 1404، ص 43). خطای ابن‌سینا در این تعریف همین است که مکان را امر موجود و مستقل در نظر می‌گیرد. لذا از بودن شیء در مکان سخن می‌گوید بنابراین به دنبال آن است که وجود شیء در مکان را امری نسبی بداند. اما مکان امر نسبی نیست، بلکه خود نسبت است، نسبتی که از مقایسه میان دو جسم حاصل و انتزاع می‌شود. همان‌طور که بیان شد، وی چهار ویژگی را برای مکان ذکر می‌کند و سپس اثبات می‌نماید که مکان هیولا، صورت، بعد مجرد و خلأ نیست (ابن‌سینا، 1404، ج 1، صص 118-136).

بنابر دیدگاه ابن‌سینا مکان جز نهایت جسم حاوی چیزی نیست و آن برای اجسام متحرک حاوی است و مساوی آن‌هاست و ثابت است و جسم متحرک در واقع آن را پر می‌کند و متحرک به واسطه حرکت از آن مفارقت پیدا نموده و جدا می‌گردد و به او منتقل می‌شود. شیخ به سبک ارسطویی

به تحلیل مکان می‌پردازد و مانند او چهار فرضیه را در ارتباط با مکان مطرح می‌نماید و پس از بررسی به ابطال فرض‌های صورت، ماده و بعد می‌پردازد و سطح بودن مکان را اثبات می‌نماید (همان، صص 137-140). ارسطو و مفسران آثار او نیز صریحاً به این مطلب پرداخته‌اند (ارسطو، 1385، pp 87-88 / 208b / Ross, 1995, pp 87-88 / 208b، باربارا جانکار، 1385، ص 112، Johansen, 1998، pp 332-333). پایبندی ابن‌سینا به سبک و سیاق ارسطو در کلام وی کاملاً آشکار است: شیخ در این باره چنین می‌گوید؛ «جایگاه جسم کناره آن جسم بود که به وی محیط بود - و اندر گرد وی بود، نه هر کناره‌ای، بلکه آن کناره که اندرون سود بود به وی ببساود این جسم مر آن جسم را؛ چنان‌که سطح اندرون کوزه، که کوزه آب را به وی ببساود، که اگر کوزه ستر بود یا تنگ بود یا او را مثلاً هیچ ستبری نبود - آن کناره جای بود - مر آب را؛ و این مذهب درست‌ترین است و مذهب حکیم بزرگ ارسطاطالیس است و سپس وی هم بر این اتفاق کردند» (ابن‌سینا، 1383، صص 24-25). با توجه به این بیان، مکان سطح است، اما نه هر سطحی، بلکه مقصود وی از سطح بودن مکان، سطح درونی حاوی است که مماس با سطح خارجی محوی است (ابن‌سینا، 1404، ج 1، ص 137 / همو، 1400، ص 108) وی این مطلب را با استناد به کلام ارسطو بیان می‌دارد و این مطلب در تمام آثار ارسطو و شارحان مکتب وی نیز به چشم می‌خورد (ارسطو، 1385، 212a / کاپلستون، 1368، ج 1، ص 367 / باربارا جانکار، 1385، ص 112 / Ross, 1995, p 89)؛ و از آن به‌عنوان قول و رأیی صادق یاد می‌کند. شیخ در ادامه ذکر می‌کند؛ «پس جایگاه آتش سطح اندرون فلک است و جایگاه هوا سطح اندرون آتش است و جایگاه آب سطح اندرون هوا است و جایگاه زمین سطح اندرون آب است - به آن شرط که آتش به‌جای خویش بود، و هم چنان هوا، و هم چنان آب - شرط آن‌که در وی هر یک از ایشان بجایی بود بر ترتیب واجب» (ابن‌سینا، 1383، ص 25).

نحوه ارتباط اجسام بسیط و مرکب با موضوع مکان نیز از جمله مباحثی است که شیخ به بحث در مورد آن‌ها پرداخته است، وی بر این باور است که هرگاه جسم مرکب یا بسیط را به‌تنهایی و بدون مؤثر خارجی در نظر بگیریم به‌ناچار دارای مکان معین و شکل خاصی است؛ بنابراین، در نهاد جسم مبدئی است که موجب شکل و مکان معین می‌گردد. جسم بسیط دارای یک مکانی است که طبعش خواهان آن است و جسم مرکب یا خواهان مکانی است که غالب اجزای آن مطلقاً طلب می‌کنند، یا به‌حسب مکان خواهان آن است، یا وقتی جذب‌کننده‌ها در نیرو برابر باشند، در آن محل وجودش قرار می‌گیرد. پس هر جسمی دارای یک مکان است (ابن‌سینا، 1375، ص 170 / همو، 1980، ص 22 / همو، 1400، ص 447). همین بیان نیز در کلام ارسطو به‌عنوان رئیس

حکمای مشایی مشهود است (ارسطو، 1385، ص 208 b). با توجه به این بیان شیخ هم در مورد اجسام بسیط گفتگو کرده و هم در مورد اجسام مرکب، وی معتقد است که جسم بسیط به مقتضای طبیعت خود دارای یک مکان است نه به این معنی که تمام اجسام بسیط دارای یک مکان باشند، بلکه مقصود آن است که هر جسم بسیط دارای مکانی است که طبیعت آن، طالب آن است به همین جهت مکان‌های اجسام بسیط به حسب طبایع خاص هر یک، مختلف و گوناگون است. بر این اساس، جسم مرکب از این جهت که مرکب از اجسام بسیط مختلفی فراهم شده است دارای مکان خاصی نیست و مکان خاص به جسم بسیط تعلق دارد. بنابراین، مکان جسم مرکب تابع مکان غالب اجزای بسیط آن است که شیخ آن را به سه قسم تقسیم می‌کند؛ نخست اینکه جسم مرکب یا خواهان مکانی است که غالب اجزای آن مطلقاً طلب می‌کنند، دوم اینکه یا به حسب مکان خواهان آن است و سوم اینکه وقتی است که جذب‌کننده‌ها در نیرو برابر باشند (ابن‌سینا، 1375، ص 70).

فخر رازی در شرح خود بر اشارات به نقد این مطلب می‌پردازد و می‌گوید: «اینکه گفته می‌شود مکان بسیط واحد است، شیخ دلیلی را بر آن ذکر نکرده‌اند. دوم اینکه، مکان مرکب نیز واحد است و در ادامه به شرح آن می‌پردازد و سوم اینکه گفته می‌شود در اجسام بسیط، طبیعت که علت فاعلی شکل است و همچنین ماده که پذیرای شکل می‌باشد یکی است، پس لازم است که شکل جسم بسیط مستدیر باشد و در غیر این صورت لازم می‌آید از یک ماده که از یک فاعل و طبیعت، اثر می‌پذیرد، آثار مختلفی به وجود آید نیز دارای اشکال است و در ادامه به بیان ایراد مستشکل می‌پردازد» (رازی، 1404، ج 1، صص 80-81).

علاوه بر فخر رازی، خواجه طوسی نیز در شرح و تفسیر آراء شیخ معتقد است که مکان مرکبات همانند مکان بسایط است و این امری است که شیخ معترض آن نشده است وی در ابتدا به تفصیل انحای مختلف مکان مرکب را نام‌برده و تشریح می‌کند و در پایان تأکید می‌کند که شأنیت هر جسم این است که در مکانی باشد آن هم در مکانی واحد (طوسی، 1375، ج 2، صص 201-203).

مکان در متافیزیک ابن‌سینا

یکی از نکات مهم در اندیشه ابن‌سینا دوجبهی بودن حقایق است، یعنی همه امور یک وجهه فیزیکی و یک وجهه متافیزیکی دارند، یعنی مکان از آن حیث که نسبتی با جسم دارد، از عوارض آن محسوب شده در نتیجه در فیزیک مورد بحث قرار می‌گیرد، اما همین مکان با توجه به اینکه از هستی برخوردار است و بحث درباره حقیقت آن باید صورت گیرد، لذا حیث وجودی و ماهوی

آن را در زمره مباحث فلسفی و متافیزیکی قرار می‌دهد، در نتیجه مباحث مطرح‌شده هرچند توسط خود ابن‌سینا در فیزیک مطرح شده اما بنا به استدلال او در الهیات *شفا* جنبه وجودی و ماهوی امور در حیطة فلسفه است و نه طبیعیات و یا دانش دیگر.

ابن‌سینا ذیل بیان اقسام موجود، مقولات را اموری موجود می‌داند و در ادامه موجود را به جوهر و عرض تقسیم می‌کند، بنابراین تقسیم، مکان در اندیشه متافیزیکی ابن‌سینا امری موجود لحاظ می‌گردد (ابن‌سینا، 1379، صص 495-496). نکته حائز اهمیت در این باره این است که وی از دیدگاه خود در مورد موجود بودن مکان چه در طبیعیات و فیزیک و چه در متافیزیک عدول نمی‌کند. از نظر وی هر چیزی که دارای انبساط باشد، حتماً دارای جهات بوده، در نتیجه مکان دارد و قابل اشاره حسی نیز خواهد بود (همان، ص 504)؛ بنابراین، نخستین ویژگی مکان این است که امری حسی است. دومین ویژگی مکان از نظر شیخ این است که هر جسمی دارای مکان ویژه خویش است و این مکان خاص، تنها بدان سبب نیست که آن، جسم است و گرنه باید همه اجسام، دارای همان مکان ویژه باشند و چون چنین نیست، پس اختصاص آن جسم به مکان خاص خودش، به علت صورتی است که در ذات او می‌باشد و این امری روشن است (ابن‌سینا، 1379، ص 508/ همو، 1404، ص 78). سومین مطلب حائز اهمیتی که شیخ در ارتباط با مسئله مکان در متافیزیک مطرح می‌کند؛ ترتیب پیدایش موجودات است که از دیدگاه وی پیدایش جوهرها بر اعراض اولویت دارند (ابن‌سینا، 1379، ص 512). وی پس از بیان اولویت‌ها در میان جواهر، اعراض را از نظر ترتیب پیدایش متفاوت ارزیابی می‌کند و معتقد است که در هر طبقه‌ای از اعراض، گروهی از موجودات قرار گرفته‌اند که از نظر وجود باهم متفاوت‌اند (همان، ص 512). وی در ادامه مقولات و از جمله مکان را اموری موجود می‌داند که دانش طبیعی به بحث در مورد آن‌ها می‌پردازد (همان، ص 513). با توجه به تفاوت اعراض، شیخ بر این باور است که اعراض قار مقدم بر اعراض غیر قار نیستند و عرض‌های غیر قار متغیری که وجودشان به واسطه یک عامل قار [ثابت] است، بر عرض‌های ناشی از یک عامل غیر قار، مقدم‌اند. بی‌شک، اضافات و اوضاع و فعل‌وانفعال و جده و انتساب به زمان و در مکان بودن، جزء اعراض‌اند. زیرا همه آن‌ها باید در موضوع باشند و موضوع می‌تواند از آن‌ها جدا شود، در حالی که وجود آن‌ها بی موضوع، محال است (همان، صص 513-514).

دلیل شیخ مبنی بر عرض بودن مکان این است که مکان سطح است، پس ناچار آن نیز جزء اعراض است (ابن‌سینا، 1379، ص 514 / همو، 1404، ص 118). با این تلقی شیخ در متافیزیک همانند فیزیک مکان را سطح می‌داند. در متافیزیک ابن‌سینا موجودات مجرد و عقلانی نمی‌توانند

مقارن کم باشند و در وضع و مکان حاصل نمی‌شوند. (همو، 1379، ص 518) در فیزیک نیز بر همین مطلب تأکید می‌کند: وی حضرت باری تعالی، امور روحانی و ملائکه را فاقد مکان می‌داند (همو، 1980، ص 20).

حرکت از جمله مفاهیم بنیادینی است که در اتصال و استمرار پیدایش حوادث، وجود آن ضروری می‌باشد. بنا بر دیدگاه ابن‌سینا مکان نیز از جمله موضوعاتی است که با مقوله حرکت در ارتباط است. حرکت مستمر از نظر شیخ، چیزی جز حرکت مکانی و وضعی نیست و در حرکت مکانی نیز تنها حرکت مستدیر است که می‌تواند مستمر باشد. پس هر جا حدوثی باشد ناچار حرکت مستمری خواهد بود (همان، ص 586)؛ بنابراین مکان در متافیزیک ابن‌سینا با حرکت و حدوث مرتبط است.

ابن‌سینا بر این باور است که نسبت‌های موجود در «این» و «متی» و در «وضع» و در «فعل» و «انفعال» بالضرورة عارض شیء می‌شوند. زیرا این‌ها احوالی هستند که همچون موجود در موضوعی، عارض اشیا می‌شوند (ابن‌سینا، 1404، ص 93). در بحث از اقسام تقدم و تأخر، مقدم در مکان به امری تعریف می‌شود که به مبدأ معینی نزدیک‌تر باشد (همان، ص 163). گاهی نیز مکان را جایی می‌داند که از اقسام عرض است (ابن‌سینا، 1383، صص 28-31) عبارات شیخ در *الهیات عیون/الحکمه* نیز همانند کتب پیشین در خصوص مکان بریده و ناموزون است و تمرکز وی در خصوص بحث از مکان بر روی مبحث مقولات است (همو، 1980، صص 52-55).

نتیجه‌گیری

ابن‌سینا با اینکه بحث مبسوطی را درباره مکان تدارک دیده که بیشتر آن‌ها تکرار مباحثی است که در ارسطو هم دیده می‌شود، اما نگاه سلبی او به مکان موفق‌تر از نگاه ایجابی اوست، یعنی در این‌که مکان چی نیست ابن‌سینا موفق عمل کرده و نظرات مخالفین را به خوبی طرد و دفع نموده است، اما در حوزه ایجابی چندان توفیق نداشته است، شاید دلیل عمده آن هم نگرش فیزیکی به مکان بوده است که از راه‌یابی به حقیقت مکان او را تا حدی محروم ساخته است. اگر ابن‌سینا به آنچه در اوایل *الهیات شفا* در حوزه بحث از موضوع و مسائل فلسفه مبنی بر دووجهی بودن حقایق مطرح می‌کند، بسیار بحث مهم و جدی است، اینکه جسم، کم و هر امر دیگری یک وجهه متافیزیکی دارد که فقط باید در فلسفه از آن بحث شود و فیزیک نمی‌تواند در این مباحث ورود مناسبی داشته باشد و یک وجهه فیزیکی یا ریاضی که مربوط به علوم جزئی است و در آن این علوم باید ورود کنند، اشتغال بیش از حد ابن‌سینا به تفکرات ارسطو و اینکه مکان از خصوصیات

عالم ماده است، او را به بیراهه کشانده و بیشتر به این بحث از نگاه فیزیکی توجه کرده و از ابعاد متافیزیکی آن غافل شده است. در اینکه مکان از نسبت میان دو جسم حاصل می‌شود که یکی را حاوی و دیگری را محوی می‌نامیم، اما این نسبت نه محسوس است و نه هویتی مستقل از جسم و اعراض آن دارد؛ و این نسبت بیش از آنکه یک حقیقت عینی باشد، یک انتزاع و لحاظ ذهنی است. به نظر می‌رسد راهی که برخی فلاسفه معاصر مثل علامه طباطبائی پیموده‌اند که در مقوله مستقل انگاشتن این دچار تردید شده‌اند، درست باشد، درواقع تردید در مقوله این، به‌مثابه تردید در حقیقت مکان است اگر مکان حقیقت خارجی نداشته باشد، نسبت شیء با مکان هم معنی پیدا نمی‌کند، درواقع نسبت شیء با مکان وجود ندارد، بلکه نسبت یک شیء به شیء دیگر است که از آن نسبت به مکان تعبیر می‌شود. لذا از آن نمی‌توان به‌عنوان مقوله مستقل یاد کرد، بلکه بحث درباره آن باید در حوزه نسبت و به‌عنوان معقول ثانی فلسفی یادکرد.

منابع و مأخذ

- Aristotle (2006). physics, translated by Mohammad Hassan Tabrizi. Tehran: Tarhe Nou Press. [In Persian]
- Bahmanyar Ibn al-Marzban, abu'l-Hassan (1996). Al-Tahsil. Tehran: University of Tehran Press. [In Arabic]
- Barbara, Jancar (2006). The Philosophy of Aristotle, translated by Mahdad Irani talab. Tehra: Etela'at Press. [In Persian]
- Copleston, Frederick Charles (2007). The History of Philosophy, translated by Seyyed Jalaluddin Mojtavavi. Tehran: Elmi va Farhangi. Press. [In Persian]
- Friis Johansen. Karsten(1998). A history of Ancient philosophy from the beginning to Augustine, translated by Henrik Rosenmeier, Routledge, London and New York.
- Ghazali, Muhammad Ibn Muhammad (1961). Maqasid al-Falasifa. Cairo: Dar Al-Ma'arif. [In Arabic]
- Ibn Malika, Hibatullah bin Ali (1994). Al-Mu'tabar fi al-Hekmeh. Isfahan: University of Isfahan. [In Arabic]
- Ibn Rushd, Muhammed ibn Ahmad (1994). Resaleh al-Sama Tabiei. Beirut: Dar al-Fekr al-lobnani. [In Arabic]
- Ibn Sina, shaykh al-ra'is Abu Ali (1984). Al-Ilahiyat al-Shifa. Qom: Maktab al-Ayatullah al-Marashi. [In Arabic]
- , (2004). Al-Ilahiyat Danishnama-i Alai. Hamadan: Bu Ali Sina University. [In Persian]
- , (1996). [Al-Isharat wa-l-Tanbihat](#). Qom: Al-Balaghah Press. [In Arabic]
- , (1992). Al-Mobahebat. Qom: Bidar Press. [In Arabic]
- , (2000). Al-Najat-min-al-Gharq fi Al-Bahr al-Dalalat. Tehran: University of Tehran Press. [In Arabic]
- , (1984). Al-Taaliqaat. Beirut: Maktab al- A'lam al-Islami. [In Arabic]

- , (1984). Al-Tabiaiyat al-Shifa. Qom: Maktab al-Ayatullah al-Marashi. [In Arabic]
- , (1980). Oyun al-Hekmeh. Beirut: Dar al-Ghalam. [In Arabic]
- , (2004). Tabiaiyat Danishnama-i Alai. Hamadan: Bu-Ali Sina University. [In Persian]
- , (1980). Rasael. Qom: Bidar Press. [In Arabic]
- Ikhwan Al-Safa (1992). Rasael Ikhwan al-Safa wa Khullan-al-wafa. Beirut:Al- Dar al-Islamiah. [In Arabic]
- Razi, Fakhr al-Din (1991). Al- Mabahith al- Mashriqiyye fi ilm al- Ilahiyyat wa-l- Tanbiyyat. Qom: Bidar Press. [In Arabic]
- , (1984). Sharh Al- Fakhr al-Razi ala al-Isharat (Sharhi al-Isharat). Qom: Maktab al-Ayatullah al-Marashi. [In Arabic]
- Ross, David, (1995). Aristotle, Routledge, London and new york.
- Routledge(1998).Encyclopedia of Philosophy, Routledge, London and New York.
- Suhrawardi, Shikh Shahab al- din (1996). Majmoe Mosanafat. Tehran: Cultural Studies and Humanities Institute. [In Arabic]
- Tusi, Khwajah Nasir-al-Din (1982). Asus Al-Iqtibas.Tehran: University of Tehran Press. [In Arabic]
- , (1996). Sharh al-Isharat wa-l-Tanbihat Lel Mohaghegh Al-Tusi. Qom: Alblagheh Press. [In Arabic]
- , (1987). Tajrid al-i'tiqad. Qom: Maktab al-A'lam al-Islami. [In Arabic]